

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

موسوی

۲۰ نومبر ۲۰۱۳

به جواب شبنامه نویس و افشای ماهیت پلیدی یا توطئه انقیاد طلبان جبون و ننگنامه آنها ۵۶

به ادامه گذشته:

چون اسناد لازم جهت بیان دقیق تاریخ جلسه مشترک ما با رفقاء زنده یادان «کلکانی» و داکتر «فیض احمد» را در اختیار ندارم، نمی توانم آن را قید نمایم، مگر همین قدر به خاطر می آورم که پنجشنبه دوم ماه اسد ۱۳۵۷ بود، که آن جلسه انعقاد یافت.

عصر پنجشنبه دوم ماه اسد، طبق قرار قبلی، همه در منزل زنده یاد «میرویس» که در آن همسرش با مادر و بردارش و همچنان خسر بره اش و فامیل وی یکجا زندگانی می نمودند، در حصه دوم خیرخانه، منتظر رفیقی بودیم که می بایست ما را به محل مورد نظر برساند.

در آن روز های دراز تابستان کابل، که نمی شود منتظر غروب آفتاب و چیرگی تاریکی ماند تا به کاری دست یازید، حدود ساعت ۶ شام بود که بردار زنده یاد «میرویس» پیام آمدن مهمان جدیدی را داد. هر چند همه منتظر بودیم و می توانستیم با اعلام به طرف درب روانه شویم، مگر با آنهم زنده یاد «میرویس» خود جلو تر رفته و از ما خواست، تا منتظر وی بمانیم. خلاف انتظار برگشتن زنده یاد «میرویس» اندکی به درازا کشید، اما خوشبختانه قبل از آن که ما سه نفر از خانه بیرون شده و از دیوار های چهار طرف رو به فرار بگذاریم، در حالی که لبخندی بر لب داشت، با دو فرد دیگر وارد اتاق شده، به شوخی گفت: زود داخل شوید ورنه هر سه نفر از بالای دیوار همسایه خواهند گریخت.

از جمله دو فرد تازه وارد، ما فقط یک تن از آنها را می شناختیم، همان رفیقی بود که بار اول زنده یاد «کلکانی» را نزد ما آورده و فردایش مجدداً به دنبالش آمده بود، مگر فرد دوم را نمی شناختیم. علت این که به جای یک رفیق، دو رفیق را فرستاده بودند در واقع دور نگری زنده یاد «کلکانی» بود. چه آن رفیق که حفظ جان تمام رفقاء به گفته خودش ارزشمند تر از حفظ مردمک چشمانش به شمار می رفت، با در نظر داشت آن که من زندگانی علنی نداشتم و احتمال آن که در یکی از پوسته های تفتیش نیروهای دولتی و مزدوران حزبی آن حین خروج از شهر شناخته شوم، نمی توانست مطلقاً منتفی باشد، نخواست به بود، ریسک نموده همه ما را با یک وسیله نقلیه به مقصد برساند. بلکه با فرستادن دو رفیق، که یکی از طریق سرک عام و آن دیگری تا حدودی بیراهه، ما را به محل مورد نظر برسانند، در واقع یکی از درس های بقاء و دوام ۲۵ سال مبارزه مخفی را در عمل برای ما آموخت. زنده یاد «کلکانی» با این عمل، صرف نظر از آن

که اصل چینی «احتیاط گناه نیست» را از نظر دور نداشت بلکه تقابل و مخالفت شدید خود را علیه برخورد های سهل انگارانه، بی پروا، خیالی و خوشبینانه نیز اعلام داشته بود.

علت این که زنده یاد «میرویس» نتوانسته بود به زودی تصمیم بگیرد و به ناگزیر هر دو رفیق را با خود داخل منزل آورد، همین مسأله بود، زیرا تا آن زمان وی بدان فکر نیفتاده بود، که حین خروج از شهر و پوسته تلاشی، ممکن است من شناخته شده و برای همه درد سر به وجود بیاید، و به این راه حل هم نیندیشیده بود که ما می بایست از هم جدا حرکت نمائیم.

در هر صورت اعتمادی که به رفیق قبلی زنده یاد «کلکانی» داشتیم و پشتوانه آن اعتماد یعنی شخص «کلکانی» از ما می خواست تا بدون تشویش به برنامه ای که آنها برای ما تنظیم نموده اند، عمل نموده به اصطلاح از همانجا اختیار مهمان را به صاحبخانه بسپاریم.

در حالی که سه رفیق یعنی زنده یادان «میرویس»، «عزیز طغیان» و «گل محمد» با همان رفیقی که از قبل با وی شناخت داشتیم، با موتر «ولگای» وی به راه افتادند، من و رفیق دومی، به وسیله موتر سیکل، به استقامت شمال خیرخانه به راه افتاده، بعد از آن که در دامنه کوه خیرخانه، رسیدیم به سمت شرق پیچیده، در واقع با عبور از منطقه شرق کوتل و دور زدن آن کوه، به سمت شمالی به حرکت خود ادامه دادیم.

رفیق راننده موتر سیکل که با تأسف دیگر هیچ گاهی باوی سرنخوردم و نمی دانم اسمش چه بود، راه ها را چنان به خوبی می شناخت که اگر بگویم ضرورت به روشن نمودن چراغ موتر سیکل هم احساس نمی نمود، مبالغه نکرده ام. وقتی حدود ساعت ۸ شب به محل مورد نظر رسیدیم و بعد از دق الباب و هدایت به داخل منزل، داخل اتاق شدم، متوجه شدم که رفق فقط چند دقیقه قبل از من به آنجا رسیده اند. هنوز ما از جریان مسافرت جداگانه خویش با هم صحبت ننموده بودیم که باز هم صدای درب منزل بلند شده و بعد از اندکی زنده یادان «کلکانی» و «فیض احمد» نیز وارد گردیدند.

از جمع ما چهار نفر، فقط رفق زنده یادان «میرویس» و «گل محمد» شناخت حضوری با زنده یاد «داکتر» داشتند، در حالی که من و زنده یاد «عزیز طغیان» برای بار اول بود که با وی رو به رو می شدیم.

بعد از احوالپرسی های معمولی، زنده یاد «کلکانی» رشته سخن را به دست گرفته، از موضع میزبان آن جلسه به همه خیر مقدم گفته، در ثانی به علت انتخاب محل در چنان فاصله ای که بر مبنای ملاحظات امنیتی صورت گرفته بود، پوزش خواست و ضمناً افزود که در اینجا رفق می توانند کاملاً با اطمینان و برای هر مدتی که لازم داشته باشند، به بحث های شان ادامه دهند، از لحاظ امنیتی هیچ خطری در اینجا وجود نداشته در واقع تا رسیدن به این محل حد اقل سه حلقه امنیتی دیگر قبل از این خانه وجود دارد.

منزل که قلعه ای در میان سایر قلعه های آن محل بود، به همان رفیق تعلق داشت که بار اول وی را با زنده یاد «کلکانی» دیده بودیم و اسم مستعارش «حکیم» بود. نامبرده که یک تن از کادرهای توده ئی شجاع، صادق و پاکباز سازمان بود و شغلش رانندگی بود. وی که بعد ها به وسیله مزدوران سرمایه به خون کشانیده شد، «کبیر» نام داشت.

محل با آن که از لحاظ فاصله بیش از ۲۵ الی ۳۰ کیلومتر از مرکز شهر کابل فاصله نداشت، مگر با آنهم در آنجا کمترین سراغی از برق و یا سایر تجملات شهری دیده نمی شد. با آن که هوای داخل اتاق می توانست بر مبنای فصل سال به تنهایی گرم باشد، موجودیت «گیس» بر گرمی آن می افزود. اتاق با آن که از سه طرف کلکین داشت و با باز کردن آنها، به یقین هوای آن سردتر می شد، با آنهم با در نظر داشت مسایل امنیتی فقط قسمت بالائی کلکینی که به طرف حیاط عمارت باز می شد، باز گذاشته شده بود، در حالی که سایر کلکین ها با پرده های ضخیمی پوشانیده شده بودند.

این حالت اتاق به خودی خود نشان می داد که میزبانان به پذیرائی از مهمانانی که از لحاظ امنیتی احساس خطر می نمایند، کاملاً آشنا می باشند.

در هر صورت بعد از صرف طعام که می شود گفت «میزبان سنگ تمام گذاشته بود»، زنده یاد «کلکانی» به صحبت آغاز نموده، با در نظر داشت معضلی که بین رفقای کمیته اساسی و شخص خودش به مناسبت گروگانگیری های دوران آخر «داوود»، وجود داشت ضمن آن که رفیقانه زنده یاد «داکتر» را به شهادت طلبید، با صمیمیت تمام ابراز داشت که امید است این جلسه و صحبت به ارتباط گروگانگیری بهانه ای گردد، برای بحث های عمیقتر و سازنده تر در جهت پاسخگویی به نیاز زمان؛ یعنی رسیدن به وحدت ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی یک سازمان رزمنده، زنده و منضبطی که بتواند نقش تاریخی اش را به مثابه هسته مرکزی حزب کمونیست افغانستان در پرتو اندیشه پیشرو عصر «مارکسیزم-لنینیسم-اندیشه مائو تسه دون» ادا نماید.

بعد از ختم صحبت زنده یاد «کلکانی»، زنده یاد «میرویس» بدون آن که منتظر فرصت گردد، با همان لحن آرام همیشگی به اجازه رفاء گفته، رشته سخن را در دست گرفته، افزود:

من هم به نوبه خود و به اجازه تمام رفقای کمیته از جانب رفقای کمیته و رفقای که با ما در تماس اند، ضمن آن که از کار تدارکاتی رفیق عمر- منظور زنده یاد «کلکانی»- تمجید به عمل آورده ابراز امتنان می نمایم، لازم می دانم قبل از هر آغازی تا جایی که برایم مقدور است، از آخرین برخوردی که با رفیق «داکتر» داشته ام و بر مبنای سطح فهم ما در همان زمان به جای اقتناع طرف مقابل به منظور رسیدن به یک تفاهم، بیرون کردن حریف از میدان بحث مورد توجه قرار داشت و بر همان مبنا ممکن رفیق «داکتر» از لحن نیشدار و چه بسا تمسخر آمیز (۱) من رنجیده باشد، با انتقاد از خود، پوزش نیز می خواهم.

با ختم تذکر زنده یاد «میرویس»، زنده یاد داکتر «فیض احمد» نیز، با لحن بسیار آرام، به صحبت آغاز نموده، ضمن آن که به ارتباط همان برخورد و سرو صدائی که گویا پای سوء قصدی (۲) علیه «میرویس» در میان بوده، با محکوم نمودن چنان اعمالی بین رفاء بی خبری خود را از تمام جریان در آن زمان ابراز داشته و به ارتباط قضیه گروگانگیری های دوران آخر «داوود» و فرد مسؤل آن نیز سخن گفته، به علاوه آن که گفته های زنده یاد «کلکانی» را در عدم اطلاعش از قضیه تصدیق نمود، از مواخذه انضباطی «گروه انقلابی خلقهای افغانستان» علیه فرد مسؤل که با گروگانها نسبت خانوادگی نیز داشت، نکاتی را بیان داشت.

با ختم صحبت زنده یاد «داکتر»، زنده یاد «کلکانی» مجدداً رشته سخن را به دست گرفته، ضمن آن که برخورد هر دو رفیق یعنی زنده یادان «میرویس» و «داکتر» را مورد تحسین قرار داده و آموزنده دانست، ابراز امید نمود تا اینک از فرصتی که به وجود آمده حد اکثر استفاده را نموده، بادر نظر داشت آن که در خطوط کلی قضایا هماهنگی هائی بین طرفین وجود دارد، یعنی هر دو طرف تأکید بر «م. ل. ا.» داشته و دخول در امر پروسه وحدت جنبش چپ را منوط به پذیرش آن می دانند، چه بهتر که حضوری به ارتباط چگونگی آن نیز بحث نموده، بر بازدهی مثبت این دیدار بیفزایند. قبل از آن که از چگونگی روند آن دیدار بیشتر چیزی بنویسم، لازم است تا به نکات آتی نیز اشاراتی هر چند مختصر صورت بگیرد:

۱- با آن که بعد از پارچه پارچه شدن شعله جاوید، فضائی که بین نیروهای برخاسته از جریان شعله به وجود آمده بود، نه تنها دوستانه نبود، بلکه بار بار بین آحاد آن حتا درگیری های فزینی نیز رخ داده بود، مگر خوشبختانه برخورد بین اعضای کمیته اساسی و رفقای که در آغاز «گروه انتقادی» و بعد ها به «گروه انقلابی خلقهای افغانستان» مسما شدند هیچ گاهی دشمنانه نبوده و تا جایی که برای ما مقدور بوده، از کمک نیز دریغ ننموده بودیم.

۲ - تبارز عملی این حسن نیت از جانب ما بیشتر در توزیع رایگان و فروش آثار «صدر مائو» و سایر کتبی بود که رفقای «گروه» نه تنها به عنوان فرد، بلکه به عنوان نهاد نیز نمی توانستند، آن را نادیده تلقی نمایند.

۳- خلاف اوایل بروز اختلافات در جریان شعله، که هر طرف بحث می کوشید تا طرف دیگر را به علاوه آن که در بحث شکست می دهد، از لحاظ شخصیتی نیز خورد نموده، حتا اگر مقدر می بود با چسپانیدن چند اتهام به طرف مقابل وی و رفقایش رامباح الدم و واجب القتل معرفی بدارند، سیر زمان و تکامل جنبش هر دو طرف بحث را به صداقت و وفاداری طرف مقابل به امر انقلاب و مردم معتقد ساخته، و این را به نیکوئی می دانستند که ما رفقاء بین هم جمع شده ایم تا زخمهای عمیق به جا مانده از گذشته را درمان و بر جدائی ها نقطه پایان بگذاریم.

۴- با حرکت از همان درک و شناخت متقابل شرکت در بحث نه به خاطر تحقیر، درهم کوبیدن و چسپانیدن هزار اتهام به همدیگر و در نتیجه جاودانی ساختن جدائی ها بود، بلکه هدف از شرکت در چنان جلسه ای بحث در مورد تمام آن چیزی هائی که به حیات جنبش و روند پیروزی مردم ما بر سوسیال امپریالیزم، امپریالیزم و ارتجاع وابسته بود، ختم می شد.

در غیر آن هرگاه جدائی هدف می بود هیچ ضرورتی به تشکیل چنان جلسه ای احساس نمی شد، ما از هم جدا بودیم و همان طور جدا هم می ماندیم.

آنچه در فوق از نظر شما گذشت، هرچند اینک بعد از سالها از قلم من تراوش نموده است، مگر می توانید مطمئن باشید که اگر، چه همان زمان و چه هم اینک این امکان وجود می داشت تا مغز رفقای کمیته اساسی را بتوان باز خوانی کرد، همین مفهوم و هدف در ذهن فرد اعضا «کمیته اساسی» وجود داشت و ما با همین روحیه به بحث ادامه دادیم.

- با ختم صحبت زنده یاد «کلکانی»، زنده یاد «داکتر»، رشته سخن رابه دست گرفته، با لحن آرام، شمرده و رفیقانه بر ضرورت امر تأمین وحدت جنبش چپ به مثابه نخستین گام برای نجات افغانستان از روز گاران شومی که دشمنان آن برایش تدارک دیده اند و نجات مردم افغانستان از قید بردگی استعمار روس و عوامل آن تأکید ورزیده، با حرکت از وضعیت همان زمان جنبش، و با در نظر داشت آن که به درستی ترکیب مشترک رفقای «کلکانی» و «گروه انقلابی خلقهای افغانستان» بیش از ۸۰ درصد تمام جنبش را نمایندگی می نمودند، افکاری را که تازه و آنهم از طریق رفقای «اخگر» جهت تدویر کنفرانسی بدان منظور مطرح شده بود، از لحاظ امنیتی غیر عملی دانسته به شدت انتقاد نمود و در اخیر صحبت با بسیار صراحت اعلام داشت که درب «گروه انقلابی خلقهای افغانستان» برای جذب تمام افراد و نیروهائی که خواسته باشند، به وحدت بگرایند، باز می باشد.

با ختم صحبت فشرده زنده یاد «داکتر» چون هریک از ما اعضا کمیته اساسی خواستیم حرفی بزنیم و به اصطلاح نزدیک بود تا جلسه به «جرگه ناصر» (۳) مبدل گردد، زنده یاد «کلکانی» مداخله نموده، از ما رفقای کمیته اساسی خواست تا در بحث یک تن از رفقاء به عنوان نماینده «کمیته» صحبت نموده، در ختم صحبت آن رفیق، سایر رفقاء هرگاه صحبت های تکمیلی و یا احياناً تصحیحی داشته باشند، در بحث اشتراک بورزند، در غیر آن هم برای رفیق «داکتر» و هم برای خودش خیلی دشوار خواهد بود، تا از بحث های پراکنده، نتیجه لازم را گرفته بتوانیم.

وقتی صحبت زنده یاد «کلکانی» خاتمه یافت، ما رفقای کمیته اساسی از زنده یاد رفیق «میرویس» خواستیم تا به نمایندگی از کمیته صحبت نماید، هر چند آن رفیق در آغاز نمی خواست آن وظیفه را قبول نماید، و با صراحت عقیده اش را که یا من و یا زنده یاد «گل محمد» بحث را ادامه دهیم- زنده یاد «طغیان» تقریباً در هیچ بحث شفاهی حصه نمی گرفت، اما در عوض با مهارت و با شیوه خاصی که خودش داشت با کوتاه نویسی برای خود یادداشت بر می داشت، تا در صورت ضرورت، مجموع بحث را بتوان به صورت کتبی در آورد - ابراز داشت، مگر به اساس پافشاری ما، قبول نمود تا به مثابه سخنگوی «کمیته اساسی» آن بحث را پیش ببرد. (۴)

زنده یاد «میرویس» در آغاز بحث نخست از زنده یاد «داکتر» به خاطر توضیحاتی که در زمینه داده و در واقع نقطه نظرات «گروه انقلابی خلقهای افغانستان» را با صراحت بیان داشتند، ابراز امتنان نمود و از آن گذشته به ارتباط طرح تدویر «کنفرانس» وحدت، با تأیید نظر زنده یاد «داکتر» افزود:

این نظر از دید ما صرف بدان علت مردود نیست که در مقطع کنونی با در نظر داشت دشواری های امنیتی، مقدر نیست چه شاید در بخشی از جنبش چپ این امکان و توانائی وجود داشته باشد که بتواند از لحاظ امنیتی تدویر «کنفرانس» را در حد اقل آن تضمین نماید، بلکه علت مخالفت ما با آن بدان خاطر است که نخست با در نظر داشت اشتباهات «سجم» و بر داشتهای درست و نادرست آحاد جنبش «شعله جاوید» و از آن هم فراتر «جنبش دموکراتیک نوین» در کل از آن دوره، با تأسف جنبش چنان پراکنده است، که دسترسی به تمام آحاد آن، جهت تدویر چنان کنفرانسی می تواند از ناممکنات به شمار بیاید و دومین عامل، بنا بر رشد ناموزون فکری و عملی همان آحاد، اشتغالات فکری بخش های متعدد آن بیشتر از آن است که بتوان با تدویر کنفرانس و حتا کنفرانس های چند روزه به حل آنها نایل آمد.

- در جریان بحث زنده یاد «میرویس»، زنده یادان «کلکانی» و «داکتر» به مثابه تأیید سرشان را حرکت می دادند- و اما به ارتباط آن چه «داکتر» صاحب لطف کردند و با بزرگواری از سینه فراه «گروه انقلابی خلقهای افغانستان» جهت جذب افراد و گروه ها یاد نمودند، باید بیفزایم که از دید ما این پیشنهاد نیز به علاوه همان دلایلی که به ارتباط کنفرانس، یاد دهانی گردید، دلایل دیگری نیز وجود دارد که تأکید بر جذب همه نیرو ها به «گروه انقلابی خلقهای افغانستان» نه تنها گره کشای امر نخواهد شد، بلکه به مانع بزرگی جهت رسیدن به وحدت نیز مبدل خواهد شد.

زیرا ما همه می دانیم که با تأسف به دنبال از هم پاشیدن «سجم» و «جریان شعله» در اثر ناپختگی جنبش و سطح پائین برداشت های تئوریک، بحث ها به عوض آن که در جهت سالم آن رشد و نمو نموده، سنتیز های سالم و درست از آن استخراج می گردید، کاملاً ضد خود عمل نموده از یک مبارزه سالم بررسی نقاط مثبت و منفی «سجم» و جریان شعله، با تأسف نتیجه گیری های غیر سالم و حتا در برخی موارد ضد انقلابی صورت گرفته، با حمله بر اشخاص و آنهم به جای بررسی عملکرد آنها، عطف بیشتر به زندگانی خصوصی و حتا خاستگاه طبقاتی شان که خود در انتخاب آن کمترین نقشی نداشتند، دشمنی های شخصی را توأم با کینه «افغانی»- که انتقام خود را بعد از ۴۰ سال هم می گیرد- به وجود آورد.

یعنی چنان فضائی به وجود آمد که امروز اگر کسانی پیدا شوند و پیش شرط شرکت شان را در پروسه جنبش وحدت طلبانه، نفی من، ما و حتا شما جناب «داکتر» صاحب و یا رفیق «عمر» قرار دهد، نباید تعجب نمود، تا چه رسد به این که از آنها بخواهیم که اگر می خواهند مبارزه نمایند و به امر پیشبرد مبارزه صادق هستند، باید جذب گروه ما و یا از شما و یا هم از نهاد دیگری گردند.

مگر در عوض ما به اساس دستاورد هائی که تا این زمان داشته ایم، و آن را در چند دیداری که با رفیق «عمر» داشته ایم نیز در میان گذاشته ایم، پیشنهاد می نمایم تا با توسل به ترکیب هر دو روش، و با سینه فراه در پذیرش انتقاد و انتقاد از خود، در این پروسه گام بگذاریم.

یعنی برای تمام آن افراد و گروه هائی که گذشته از اعتماد و احترام متقابل، از لحاظ نظری و عملی خود را با گروه و یا فرد دیگری نزدیک احساس می نمایند، با پا گذاشتن روی خود خواهی های خرده بورژوائی، از جذب پیروی نموده در نهاد های همدیگر جذب و ادغام یافته، از افراد و گروه های پراکنده، با نظرات پراکنده تر از آن، کتله های بالنسبه متشکل تر با افکار منسجم تری را به وجود بیاورند و بدان وسیله این امکان را مساعد بسازند، تا حین رفتن پای تدویر کنفرانس وحدت، حد اکثر افراد و گروه ها، حتا بدون آن که خود در آن شرکت مستقیم داشته باشند، خود را در درون کنفرانس یافته و آن را از خود و به نمایندگی از افکار خود بدانند.

با ختم صحبت زنده یاد «میرویس» که فشرده آن در اینجا آورده شد و بحث های تکمیلی من و زنده یاد «گل محمد» که اگر از حق نگذیریم مطلب خاصی با خود نداشت و بیش از آن که صحبت تکمیلی بوده باشند، حیثیت های تأییدی را داشتند، زنده یاد «داکتر» به صحبت آغاز نموده، ضمن آن که باز هم بر همان اصل جذب نیروها و افراد پراکنده به دور کتله بزرگ و محوری «گروه انقلابی خلقهای افغانستان» و متحد آن، تأکید ورزید، رفتن پای تدویر کنفرانس را نادرست دانسته، آن را به نحوی با ارضای غرور خرده بورژوائی روشنفکران مربوط نمود.

همان طوری که در گذشته ها نیز تذکر داده ام، برای من و زنده یاد «عزیز طغیان» این اولین باری بود که با زنده یاد «داکتر» دیدار می نمودیم. این که تا قبل از آن دیگران از وی و برخورد هایش چه برداشتی نموده بودند، می تواند برای خود آنها معتبر باشد، تا جایی که از همان اولین که با تأسف آخرین دیدار من با آن زنده یاد بود، می توانم بنویسم؛ باید بگویم:

زنده یاد «داکتر» در بحث انسانی بود، سخت آرام و اگر بنویسم در آن ساعات با وجود آن که در بسا نکات با ما در اختلاف قرار گرفت، نه تنها ادب بحث را زیر پا ننمود، بلکه آرامش خود را هم به صورت کامل حفظ نمود، با آنهم تذکر «ارضای غرور خرده بورژوائی روشنفکران» یکی از آن نکاتی بود که با تأسف جلسه ما را به سمت دیگری کشانید، چه به محض بیرون شدن آن عبارت از دهن زنده یاد «داکتر»، زنده یاد «میرویس» هم که در بحث حتا به یک کلمه طرف مقابل با بی توجهی برخورد نمی کرد، تا چه رسد به چنان عبارتی، افزود:

اصل مسأله همین است که نه تنها نباید به «ارضای غرور خرده بورژوائی روشنفکران» میدان داد تا سرنوشت جنبش وحدت طلبانه را قلم بزند، بلکه به جانب دیگر آن انحراف یعنی «خود مرکز بینی روشنفکرانه» نیز نباید امکان داد، تا با زیاده خواهی جنبش را آسیب پذیر بسازد.

زنده یاد «کلکانی» که گفته می توانم در تمام جریان بحث با دقت کامل به صحبت های دو طرف گوش می داد، وقتی سخن بدانجا رسید، جهت جلوگیری از ضربات متقابل، خود رشته سخن را در دست گرفته، ضمن آن که با تکیه بر فضای آغازین و حفظ همان فضای الی اخیر جلسه تأکید ورزید و به صورت تلویحی هر دو طرف بحث را از «کور گوئی» بر حذر داشت، بر هدف و غایت آن جلسه بار دیگر تأکید ورزیده، بروز اختلافات را در جریان عمل، آنهم در راه های ناشناخته کاملاً یک امر طبیعی دانسته، یک بار تأکید ورزید:

هر چند طرق و راه هائی را که رفقاه پیشنهاد نمودند، با هم مغایرت هائی دارد؛ مگر نباید فراموش نمود که هدف تمام رفقاه حرکت به طرف وحدت است و تا زمانی که این هدف و آرمان نصب العین حرکت است، رفقاه باید حین بروز اختلافات در صدد یافتن راه حل آن باشند، نه این که انتخاب وسیله، خود به یکی از نقاط گرهی اختلاف مبدل شده مانع رسیدن جنبش به وحدت رزمنده و انقلابی گردد.

تا جایی که به برداشت خودم از آن روند بر می گردد و بعد ها با سایر رفقاه نیز در آن باره صحبت هائی نمودم، هر چند تذکرات رقیقانه و انتقاد تلویحی زنده یاد «کلکانی» از تشدید خصمانه فضای جلوگیری نمود، مگر همان حمله متقابل تأثیر منفی خود را به جا گذاشته، خلاف خواست رفقاه فضای نخستین لحظات آغاز بحث را تحت شعاع قرار داد.

بعد از ختم صحبت زنده یاد «کلکانی» تقریباً برای لحظاتی چند، سکوت بر مجلس حکمفرما شده، به غیر از یک پرسش عادی از زنده یاد «عزیز طغیان» مبنی بر آن که با یادداشت های خود چطور است از طرف زنده یاد «گل محمد»، حرف دیگری به میان نیامد. در چنان فضائی زنده یاد «کلکانی»، باز هم به سخن آغاز نموده با مخاطب ساختن هر دو طرف بحث، افزود:

تا جایی که من با هر دو طرف رفقاه تماس نزدیک دارم و همچنین طی این مدت با رفقاه و گروههای دیگری نیز تماس گرفته ام، به ارتباط جنبش کمونیستی بین المللی، هر چند شما رفقاه نسبت به تمام بخشهای دیگر جنبش دارای افکار

منظم و موضعگیری های روشنی هستید، مگر با تأسف از همدیگر فاصله نیز دارید، اگر رفقاء خسته نشده باشند و موافق ادامه بحث ها باشند، می شود بحث اوضاع جنبش کمونیستی بین المللی را مورد مذاقه قرار داد.

و چون هر دو طرف ابراز آمادگی خویش را در ادامه بحث ابراز داشتند، زنده یاد «کلکانی» باز هم از زنده یاد «داکتر» خواست، تا برداشت ها و مواضع «گروه انقلابی خلقهای افغانستان» از اوضاع جدید به وجود آمده در جنبش کمونیستی بین المللی، را با رفقاء در میان گذارد.

زنده یاد «داکتر»، با همان لحن شمرده و آرام که در بخش اول بحث آغاز به سخن نموده بود، به ارتباط جنبش کمونیستی بین المللی، صحبتش را از زمانی آغاز نمود، که پاسدار واقعی مارکسیزم-لنینیسم در زمانش «صدر مائو» را مرگ فراگرفت. چنانچه افزود:

- رفقاء به نیکوئی می دانند که مواضع «گروه انقلابی خلقهای افغاسنان» در زمان حیات «صدر مائو» در قبال جنبش کمونیستی بین المللی چه بود، ما این خوشبختی را از بستر مشترکی که بر خاسته ایم با خود داریم، به نظر ما بعد از مرگ «صدر» تحولاتی در آن جنبش به وجود آمده و انشعاب جدیدی عرض اندام نموده، که کمونیست های تمام کشور ها نمی توانند نسبت به آن تحولات بی توجه باقی بمانند.

به نظر ما با مرگ «صدر»، به علاوه آن که در داخل چین تضاد ها و اختلافات ایدئولوژیک باعث گردید تا جمعی از اعضای مرکز و حتا دفتر سیاسی حزب به علت ناتوانی از درک شرایط جهت ساختمان سوسیالیزم باز مانند، و در نتیجه از طرف حزب، حرکات و فعالیت های ضد حزبی آنها در نطفه خنثا گردید، بلکه در سطح جهانی نیز، حزب کار البانی، به جای برخورد حزبی، تحت تأثیر اتوریتة شخص «انور خوجه» به انحراف غلتید و آنهم به قسمی که نه تنها در عرصه تحلیل اوضاع بین المللی و تدوین ستراتیژی بین المللی پرولتاریای بین المللی، به نحوی از ماتریالیزم دیالکتیک / تاریخی فاصله گرفت، بلکه یک شبه بر تمام آنچه و در مدت بیش از ۲۰ سال به ارتباط «صدر مائو» گفته بود، خط بطلان کشیده با حملات خصمانه بر «صدر مائو» جایگاه اصلی خود را در قطار رویزیونیستان، اشغال نمود.

- و چون بعد از ختم صحبت هایش، ما خواستار توضیح بیشتر شدیم، افزود:

- انورخوجه و حزب کار البانی گذشته از آن که راجع به مشی پیرومند انقلاب چین حرفهائی زدند که تاریخ چین بطلان آن ادعا ها را از قبل ثابت نموده بود، در تحلیل از اوضاع بین المللی نیز با حمله بر یکی از بزرگترین دستاورد های صدر «مائو تسه دون» در تحلیل از اوضاع بین المللی، یعنی «تئوری سه جهان» و آن را رویزیونیستی دانستن، به علاوه آن که می خواهد به شدید ترین وجهی «مائو تسه دون زدائی» نماید، تئوری ضد ماتریالیستی «دوسیستم» را به جای آن پیش نموده، بدان وسیله به دنبال خیانت خروسچف و تحمیل انشعاب بر جنبش کمونیستی بین المللی، او هم انشعاب دیگری را بر جنبش تحمیل نمود.

- ما رفقای کمیته که قاعدتاً منتظر صحبت زنده یاد «میرویس» بودیم، وقتی متوجه شدیم که وی تمایل ندارد تا باز هم از موضع سخنگوی کمیته ابراز نماید و در عوض با نگاه به طرف من، انتظار آن را دارد تا من به جای سخنگوی کمیته وارد بحث شوم و عین پیشنهاد را دو رفیق دیگر نیز با نگاه های تأیید آمیز شان، فهمانند، من به جای زنده یاد «میرویس» بحث را ادامه داده در همان آغاز افزودم:

این که رفیق «داکتر» به ارتباط تحولات جدید در اوضاع بین المللی و به خصوص جنبش کمونیستی بین المللی، صحبت نمودند، برای خودم بسیار آموزنده بود، تا جائی که موضوع به نظرات «انورخوجه» و حزب کار البانی بر می گردد، می توانم بگویم که ما هم آن نظرات را در کل کمونیستی ندانسته و طرح «دوسیستم» آن را کاپی مسخره ای می دانیم از تحلیل های خروسچف و تحلیل تضاد های آنها از اوضاع جهانی، فقط با این تفاوت که وقتی آنها مبارزه پرولتاریای بین المللی را تابع دولت شوروی می ساختند، هر چند از ماتریالیزم دیالکتیک عدول می نمودند، لاقلاً هیکل جسیم اتحاد

شوروی مانع از آن می شد تا کسی بر چنان ادعائی بخندد، مگر طرح انورخوجه و «دوسیستم» آن و از پرولتاریای بین المللی انتظار آن را داشتن تا مبارزات شان را تابع مبارزه حزب کار البانی نمایند، صرف نظر از آن که همان خصوصیت ضد کمونیستی قبلی را با خود حمل می نماید، خود می تواند فکاهی باشد که برای قبول کننده اش، به جای خنده، چیزی به جز گریه ارمان ندارد. لذا در آن مورد گفته می توانم که ما رفقای کمیته اساسی با موضعگیری های رفقای «گروه انقلابی خلقهای افغانستان» کدام مشکلی نداریم. مگر به ارتباط «تئوری سه جهان» و این که به وسیله «صدر مائو» تدوین شده است، اگر اندکی روشنتر صحبت نمائید، بهتر خواهد بود.

- در ختم صحبت من، زنده یاد «گل محمد» به ارتباط «دو سیستم» انورخوجه و انتظاری که شخص وی و حزب کار البانی از جنبش کمونیستی بین المللی داشت، به منظور تلطیف فضاء از فکاهی «ضمانت قرچه» نام برده، تنظیم عملکرد را بر مبنای آن از سرنوشت نهائی «قرچه» انفکاک ناپذیر اعلام داشت، عدم استقبال حضار از آن فکاهی نشان می داد که یا همه به آن فکاهی آشنائی ندارند و یا اگر آشنائی هم داشتند، تلطیف فضاء به یکی دو فکاهی امکان پذیر نبود.

- در پاسخ به سؤال من، زنده یاد «داکتر» به فهم هم زمانش مگر با حوصله مندی کامل، نخست راجع به این که «تئوری سه جهان» چه است، جهان های اول، دوم و سوم کیانند، و چگونه می بایست برای رسیدن به موفقیت جهان سوم و دوم دست در دست هم در همسوئی و اتحاد کامل با قسمتی از جهان اول، علیه قسمت دیگر جهان اول یعنی سوسیال امپریالیزم روس که در همان مقطع گویا امپریالیزم متعرض بود، بسیج شوند، صحبت طولانی نمود. با در نظر داشت آن که طی این مدت یعنی حدود چیزی کم نیم قرن از آن تئوری، و گذشتن بیش از ۳۵ سال از صحبت ما با زنده یاد «داکتر»، تا کنون بیش از صد ها کتاب و مقاله حد اقل به زبان فارسی - دری به ارتباط آن نوشته شده، از تفصیل در مورد ماهیت آن تئوری می گذریم- صحبتی که از اعتقاد خالصانه گوینده اش در همان مقطع تاریخی حکایت می نمود.

همچنین در پاسخ بدین قسمت سؤال که به چه اساس آن را به «صدر مائو» منسوب می داند، گذشته از آن که از یکی دو مقاله «صدر» نام برد که من نه تنها در آن زمان آنها را نخوانده بودم بلکه تا کنون نیز با تأسف بدان دسترسی نیافته ام، ارتباط آن مقاله را از دو جهت دیگر با «صدر مائو» مورد بحث قرار داد:

نخست طرز تحلیل و روان و روال مجموع آثار «صدر» در تحلیل از تضاد ها و تشخیص تضاد های اساسی و از آن جمله تعیین تضاد عمده از غیر عمده، در تمام دوران های تاریخ مبارزاتی اش. مثلاً تجرید نیروی دشمن، و تمرکز نیروی بیشتر به خاطر نابودی آن، را یکی از پایه های مشابه چنین طرز دیدی معرفی نمود.

نکته دوم آن که در چندین جای در زمان حیات «صدر» این تئوری به مثابه موضعگیری های رسمی حزب کمونیست چین که در خطوط کلی آن تابع افکار «صدر مائو» بود، مطرح شده است به مانند سخنرانی، «چوئن لای» در آخرین حضورش در مجمع عمومی ملل متحد و یا هم حین قرانت گزارش کمیته مرکزی حزب کمونیست چین در نهمین کنگره آن حزب، با تذکر اصل «کشور ها استقلال، ملت ها آزادی و خلقها انقلاب می خواهند» از آن مواردی بود که زنده یاد «داکتر» به ارتباط «تئوری سه جهان» بیان داشت. در همین جا ناگفته نماند در تمام مدت بیشتر از نیم ساعتی که زنده یاد داکتر به ارتباط «تئوری سه جهان» صحبت می نمود، همه ما با خاموشی کامل به حرفهایش گوش می دادیم، فقط وقتی از اصل «کشور ها استقلال، ملت ها آزادی و خلقها انقلاب می خواهند» یاد آوری نمود، زنده یاد «میرویس» با جمله - در همان جا رفیق جیانگ چینگ افزود: «نباید فراموش نمود که تکیه ما بر انقلاب خلقهاست» مداخله خود را نمود، که با نگاه های رفقاء، بیشتر از آن مداخله را دوام نداد.

- من هم به مثابه سخنگوی کمیته، به فهم همان زمان از قضایا، بحث خود را در چند نکته آتی که از تفصیل آن می گذرم، متمرکز نمودم:

نخست اطلاق یک پدیده به امری آنهم بر اساس تشابه، با آنچه صدر مائو به ارتباط پدیده شناخت مطرح نموده، در مغایرت قرار دارد.

دوم اثبات این که این «تئوری» واقعاً از «صدر مائو» بوده و با همین وسعت و برداشت امروزی از آن، به وسیله «صدر مائو» تدوین شده باشد، با درکی که ما داریم اثبات امر محال است، که خود محال است.

سوم این تئوری به خاطر ضد مارکسیستی و ضد کمونیستی است که حین تحلیل از تضادها، نقش امپریالیزم غالب در کشور های مختلف را نادیده گرفته بر مبنای آن، از پرولتاریای کشورهای امریکای لاتین، اروپا، بخش هائی از آسیا من جمله خلق هندوچین و از همه اولتر پرولتاریای امپریالیزم امریکا، که همه قربانی سرمایه های امپریالیستی غرب و به ویژه امپریالیزم امریکا اند، می خواهد تا دست در دست قاتلین شان، علیه شوروی مبارزه نمایند. محض داشتن چنین توقعی اگر خیانت به جنبش کمونیستی بین المللی نباشد، می تواند سندی باشد که گوینده اش یا انسان احمقی است که نمی داند چه می گوید و یا هم آنقدر خود مرکز بین است، که تأمین منافع پرولتاریای بین المللی را تابع تأمین منافع خود می داند.

به ادامه صحبت خود و ضمن آن که چند مورد دیگر را نیز به مثابه مثال یاددهانی نمودم، افزودم:

بر مبنای همین تحلیل ما به صراحت اعلام می داریم که اولاً این تئوری هیچ نسبتی با «صدر مائو» ندارد، احیاناً هم اگر در جایی گفته باشد، با این وسعت و گستردگی که اینک برای آن تبلیغ می گردد و آن را تا سرحد «ستراتژی بین المللی پرولتاریای بین المللی در مبارزات بین المللی اش» می دانند، هیچ گاهی از طرف «صدر مائو» گفته نشده است و احیاناً هم اگر با چنان شرایطی باز هم کسی بخواهد ادعا نماید که این تئوری مال «صدر مائو» است، اگر من به جای پرولتاریای امریکای لاتین و حتا پرولتاریای ایرلند و ... باشم، تئوری را به صاحبش برگردانده، با تشخیص امپریالیزم غالب در کشور، خودم به اصل لنینی «تلاش به خاطر پیروزی انقلاب در کشور خود، وظیفه ای است که اینک جلو جنبش کمونیستی بین المللی قرار داد» عمل خواهم نمود.

با ختم صحبت من، که خلاصه آن در اینجا از نظر تان گذشت، زنده یاد «میرویس» اجازه صحبت گرفته و به مثابه بحث تکمیلی قضیه را از جهت دیگری، به بررسی گرفت، که با وجود گذشت بیش از سه و نیم ده از آن تاریخ، در کمتر اثری با آن پختگی و تفصیل به آن برخورد نموده ام. زنده یاد «میرویس» افزود:

برای ما «تئوری سه جهان» چیزی به غیر از ادامه سیات داخلی آن کشور نیست، مارکسیزم به ما می آموزد که سیاست در کل چیزی به جز فشرده اقتصاد نیست، یعنی آن روند اقتصادی که بر یک کشور و یا یک جامعه حاکم است، ایجاب می نماید تا سیاست به دفاع از آن و جهت توجیه آن وارد عمل شود. لذا برای داشتن درک درستی از تحولات سیاسی در داخل چین الزام آور می گردد، تا ببینیم در آنجا از لحاظ اقتصادی چه می گذرد، و اصولاً «مدرنیزاسیون در چهار رشته» به چه معنا است. بعد از طرح آن مسأله و به دنبال آن که ماهیت تحولات اقتصادی چین را به بحث گرفت، سرانجام داهیان حکم خود را چنین ابراز داشت:

مارکسیزم- لنینیزم - اندیشه مائو تسه دون به ما آموزاند، که یکی از اساسی ترین شاخص های پافشاری روی ساختمان سوسیالیزم در یک کشور، می تواند تأکید کامل بر «اصل دیکتاتوری پرولتاریا» باشد و نقطه مقابل آن نخستین گام به طرف احیای سرمایه داری، از تئوری «رشد نیرو های مولده» می تواند آغاز بیابد. امری که اینک در چین، آن را به مشی ستراتژی یک حزب کمونیست چین مبدل نموده، با چنان شتاب و تمرکزی بدان سمت روان است، که اگر کسی می خواهد، ده سال بعد چین را به تصویر بکشد، می تواند تحلیل خود را از وضعیت امروز شوروی آغاز نماید. بناءً برای

ما این تئوری یک تئوری ارتجاعی و رویزیونیستی بوده، حتی اگر کسی پیدا شود و ثابت بسازد که آن را «صدر مائو» به همین مقیاس مطرح نموده است، به خود حق می دهیم تا آن را نپذیریم.

- با ختم صحبت ما، زنده یاد «داکتر» از معلومات رفقاء تشکر نموده، با صراحت ابراز داشت که «گروه انقلابی خلقهای افغانستان»، مواضع خود را در تأیید «تئوری سه جان» درست دانسته و آن تئوری را به استناد اصل تشخیص امپریالیزم غالب در افغانستان قطب نمای حرکت خود قرار می دهد.

- و چون من باز هم در ختم صحبت زنده یاد «داکتر» افزودم که بحث در تعیین ستراتیژی پرولتاریای افغانستان و تشخیص امپریالیزم غالب در اینجا نیست، که اگر چنین باشد می توان آن را در ابعاد دیگری به بحث گرفت، بلکه بحث رابطه می گیرد به تعیین ستراتیژی بین المللی پرولتاریای بین المللی در مبارزات بین المللی اش.

- زنده یاد «کلکانی» که به دقت مراقب بود تا بحث به پولیمیک های «یکی تو یکی من» سقوط نکند، در اینجا وارد بحث شده افزود:

رفقاء من به نوبه خود از هر دو طرف بحث ابراز امتنان می نمایم، بحث های واقعاً ناب و حتی شجاعانه ای در این جا مطرح شد که چه بسا برای بسیاری از اجزای چپ افغانستان و حتی جنبش چپ بین المللی، پذیرش آن آسان نباشد، مگر با آنهم من از جانب خود به هر دو طرف به خاطر احاطه ای که در بحثهای خود داشتند، تبریک می گویم، اما ناگزیرم بیفزایم که این بحث در جنبش کمونیستی افغانستان، بحثی است که کاملاً تازه آغاز یافته، در نتیجه سطح رشد و برداشت آحاد جنبش کمونیستی افغانستان الزاماً نمی تواند در یک سطح باشد. پیشنهاد رفیقانه من این است که رفقاء ضمن آن که باز هم تلاش بورزند تا در زمینه دست شان را پر تر از آنچه است نمایند، حین حرکت به طرف جنبش وحدت طلبانه، اولاً بکوشند تا از نقاط مشترک حرکت شان را آغاز نمایند و در ثانی اختلافات جدید جنبش کمونیستی را به مثابه پیش شرط حرکت در پروسه امر وحدت قرار ندهند، بلکه آن را به مثابه یکی از نکاتی نشانی نمایند که در دراز مدت و به دنبال تحقیق همه جانبه، در باره اش باید موضعگیری صورت بگیرد.

به دنبال ختم صحبت زنده یاد «کلکانی»، ما هم هریک به نوبه خود چند کلمه تعارفی بیان داشتیم، و چون شب ساعت سه ونیم صبح را نشان می داد، قرار بر آن گذاشتیم که همه بخوابیم. جهت تنظیم محل خواب، زنده یاد «کلکانی» برای چند لحظه از اتاق بیرون شد، وقتی برگشت میزبان نیز با وی بود. برای ما چهار نفر همان اتاق را اختصاص دادند، مگر آن دو زنده یاد دیگر از ما خدا حافظی نمودند، وقتی صبح وقت صبحانه که می شد آن را نان چاشت نیز نامید، خود را تنها یافتیم حدس زدیم که شاید آنها شب کدام جای دیگری رفته باشند.

آن صحبت با وجودی که نتایج مثبتی از آن به دست نیامد، مگر تا جایی که اینک آن را به خاطر می آورم از بسا جهات سخت آموزنده بود:

حفظ فضای رفیقانه به وسیله زنده یاد «کلکانی» می توانست نخستین نتیجه ای باشد که از جلسه استخراج نمود، چه روال بحث ها نشان داد، که ما روشنفکران پوهنتون دیده، چه به اساس اشتباهات «سجم» و چه هم بر مبنای برخورد های نادرست خود مان، چنان در مقابل هم حساس و ضربه پذیر هستیم، که به محض کوچکترین اشاره ای تحمل خویش را از دست می دهیم.

برای ما که از زمان استقلال کمیته اساسی و قطع رابطه با رهبری سه گانه زندان، دیگر تماسی با یک گروه بزرگی با طول و عرض «گروه انقلابی خلقهای افغانستان» نداشتیم و تمام دید و باز دید های مهم ما خارج از مناسبات کمیته به همان چند دیداری که با زنده یاد «کلکانی» داشتیم خلاصه می شد، صحبت با زنده یاد «داکتر» و از مواضع کمیته به خوبی دفاع کردن، اعتماد به نفس ما را نه تنها به درستی راهمان فزونی بخشید، بلکه نسبت به خود و این که می توانیم هم سطح با جنبش حرکت و بحث نمائیم، امر مهمی به شمار می آمد.

از این که قرار ملاقات بعدی گذاشته نشد، و حتا حرفی نیز از آن زده نشد، نمایانگر آن بود که تلاش به خاطر رسیدن به وحدت جنبش انقلابی امر ساده ای نیست و می باید با حوصله مندی بیشتر به استقبال حوادث و قضایا شتافت.

ناگفته نماند، وقتی ما از خواب برخاستیم متوجه شدیم که زنده یاد «عزیز طغیان» زود تر از ما از خواب برخاسته و یادداشتهای شب گذشته اش را به ارتباط چگونگی امر وحدت، و تئوری جذب و جمع، بر مبنای سه پیش شرط ایدئولوژیک یعنی «م. ل. ا.»، «احیای سرمایه داری در شوروی»، «تکامل نظام شوروی به سوسیال امپریالیزم» و سه پیش شرط سیاسی یعنی «بررسی از گذشته جنبش»، «تحلیل اوضاع کنونی» و «تعیین وظایف» را به صورت بسیار روان تدوین نموده، خواهش نمود تا در صورت موافقت میزبان، نخست آن متن توسط کمیته خوانده شده، بعداً از هم جدا شویم. پیشانی باز مهمان و آمادگی اش به این که تا هر وقتی که بخواهید این اتاق در خدمت تان است، به ما این امکان را داد، تا مسوده آن رفیق را بعد از صرف غذا، مورد مطالعه قرار بدهیم.

در نتیجه بعد از اصلاحات لازم آنچه را شب گذشته بحث نموده بودیم، زنده یاد «عزیز طغیان» با همان انشای روان و خط زیبایش بر مبنای همان مسوده، در ۱۹ صفحه، به قطع نصف یک صفحه «دینا ۴» پاکتویس نموده، و عنوان آن از طرف جمع، «طرحی پیرامون وحدت» گذاشته شد.

حین ترک محل جلسه، به پیشنهاد زنده یاد «میرویس» پاکتویس را به میزبان سپردیم، تا در اولین فرصت، آن را به مثابه نظرات کمیته در اختیار، زنده یاد «کلکانی» قرار بدهد. و مسوده را که اصلاحات نیز در آن گنجانید شده بود، ما با خود به کابل آوردیم.

تقاضای صمیمانه من از تمام کسانی که با آن متن آشنائی دارند و به خصوص هرگاه بدان دسترسی داشته باشند، این است، تا یک کاپی از آن را به نشر برسانند. زیرا آن متن نه تنها بخشی از تاریخ جنبش انقلابی ما را به تصویر می کشد، یکی از معدود یادگار هائیکه از کار کمیته، به خصوص نشر روان زنده یاد «عزیز طغیان» باقی مانده است. از آن گذشته آن نوشته در زمان خودش نقش بس بزرگی را در ایجاد «ساما» بازی نمود، زیرا وقتی بدانیم که تئوری رهنمای ایجاد «ساما»، همان تئوری «جذب و جمع» آنهم بر مبنای پذیرش همان پیش شرطها بوده است به ارزش آن اثر بیشتر پی می بریم.

در همین جا بی مناسبت نخواهد بود بیفزایم، به علاوه دو اختلافی که در فوق از آن نام بردم و در واقع در آن زمان اختلافاتی بود، میان «گروه انقلابی خلقهای افغانستان» و «کمیته اساسی»، بعد ها در جریان مبارزه و کار مشترک بین محفل زنده یاد «کلکانی» و «گروه انقلابی خلقهای افغانستان»، نه تنها آن دو اختلاف حدت بیشتر کسب نمود، بلکه با دو مرحله ئی دانستن انقلاب «ملی - دموکراتیک» از جانب «گروه انقلابی خلقهای افغانستان»، بستر تمام همکاری های آنها، از بین رفته، همکاری چندین ساله میان آنها خاتمه یافت.

تا جایی که ما می دانیم «گروه انقلابی خلقهای افغانستان» یکی از نخستین نهاد های مبارزاتی بود که به یمن فعالیتهای خستگی ناپذیر کادر های جوانش در خارج کشور، از روابط گسترده بین المللی به خصوص با رفقای «سازمان انقلابی حزب توده ایران» که بعد ها به «حزب رنجبران ایران» تکامل نمود، برخوردار بود. با تأسف بنا بر دلایلی چون پائین بودن سطح فکری افراد نزدیک به «گروه انقلابی خلقهای افغانستان» در مقایسه با کادرهای کار کشته و مجرب «سازمان انقلابی حزب توده ایران» و برخورداری از روابط بین المللی با چین و البانی که به آنها اعتبار خاصی می بخشید، در برخی مواقع روابط «گروه انقلابی خلقهای افغانستان» با «سازمان انقلابی...» و بعد ها حزب رنجبران» به جای روابط بردارانه کمونیستی، شکل اطاعت دنباله روانه گرفته، به عوض دستاورد های انقلابی آنها، اشتباهات و خطا های مدعش آنها را در جنبش کمونیستی افغانستان رایج ساختند. یکی از آن موارد همین مسأله «تئوری سه جهان» و «دو مرحله ئی» اعلام داشتن انقلاب «ملی - دموکراتیک» بود.

«سازمان انقلابی حزب توده ایران» و بعد ها «حزب رنجبران» به اعتراف کادر های مؤسس آن، در آن زمان با آن که در ظاهر خود را مخالف سرسخت «حزب توده ایران» و سیاست هایش اعلام می داشتند اما در عمل در یک رقابت افسار گسیخته به دنباله روی از سیاست های آنها غلظیده بودند، نخست جهت خوشنودی «خمینی» و بعد ها جناح «بنی صدر و سایر لیبرالها» به یک باره بر دانش طبقاتی خود پای گذاشته، با اعلام این که در مقطع کنونی نباید حرفی از رهبری پرولتاریا در انقلابات ملی - دموکراتیک به میان آورد و باید مرحله نخست مبارزه علیه امپریالیزم را در زیر درفش پرولتاریا به پیش برد، نه تنها بر تئوری لنینی انقلابات بورژوا دموکراتیک طراز نوین در عصر امپریالیزم، پای گذاشتند بلکه در عمل با دنباله روی کورکورانه از «خمینی جلد» و باند های منتسب به وی اعم از لیبرالها و غیر آن، و پذیرفتن رهبری آنها، بر اندیشه «صدر مائو» و «انقلاب دموکراتیک نوین» پشت کردند، بلکه در عمل با حمایت از سیاست های «خمینی جلد» بعد از حمله بر «ترکمن صحرا» و «کردستان»، دستان شان را خایانه در خون خلقهای ایران نیز آغشته ساختند.

همان مناسبات نزدیک بین «گروه انقلابی خلقهای افغانستان» و اسلاف و خود حزب رنجبران ایران، که گفتیم بیشتر به اعتماد دنباله روانه مبدل شده بود، تا روابط کمونیستی بین دو حزب برادر و همتراز، باعث گردید که وقتی نماینده های «گروه انقلابی خلقهای افغانستان» از مسافرت های خارجی چندین ماهه و تماس با مراکز قدرت و برخوردار از اعتبار پراتیک گذشته، برگشتند، نغمه دو مرحله ئی ساختن انقلاب ملی - دموکراتیک را کوک نموده، در کل با طرز دید «صدر مائو» مبتنی بر مبارزه به خاطر تأمین رهبری حزب کمونیست به مثابه نماینده و پیشاهنگ پرولتاریا، در انقلابات ملی - دموکراتیک فاصله خود را اعلام نمودند.

این عامل که بازتاب خود را در تمام فعالیت های جبهه ئی «گروه انقلابی خلقهای افغانستان» و بعد ها «سازمان رهائی افغانستان»، از استخوانبندی تشکیلاتی جبهه مجاهدین مبارز گرفته، تا نقش افراد سازمان رهائی در جبهات نبرد، به خوبی خود را متبازر ساخت، را می توان اساسی ترین عامل در ختم همکاری های محفل زنده یاد «کلکانی» و «گروه انقلابی خلقهای افغانستان» دانست. و اما این که چرا چنین شد، بدون آن که خواسته باشم به دفاع از تاریخ مبارزات «سازمان رهائی» بپردازم، چه وقتی آنها خود از گذشته شان انتقاد نموده اند، آدمهای احمقی می خواهد که به دفاع از آنها برخیزد، و جواسیسی از قماش حسین، صادق و پولاد لازم است، تا با ندیدن انتقاد از خود آنها، دویای را در یک موزه کرده، به نفی کامل نقش مبارزاتی آنها اقدام بورزند.

با آنهم می توان حدس زد که علت پیدایش آن انحرافات نه حب جاه و مقام بود و نه هم گرایش به طرف خیانت و فروش مردم، بلکه اتوریته سازمان انقلابی حزب توده و بعد ها رنجبران که در عقب خود حمایت حزب کمونیست چین و تعداد زیادی از احزاب نزدیک به آن حزب را در عرصه بین المللی با خود داشت، باعث شده بود که با تأسف «گروه انقلابی خلقهای افغانستان» در جنبش افغانستان چنان گرایشی را نمایندگی نماید.

در همین جا باید باز هم بیفزایم، این تنها «گروه» و «سازمان رهائی» نبود که حامل اشتباهاتی در جنبش انقلابی افغانستان گردید، بلکه در همان زمان با تأسف «سازمان اخگر» نیز با دفاع از طرحهای انورخوجه، و از کتاب «امپریالیزم و انقلاب» انور خوجه قرآن دیگر ساختن، روند «مائو تسه دون زدائی» را در افغانستان آغاز و کارش به جایی رسید که سرانجام نهاد ماهیتاً استخباراتی پیکار به وسیله «حکیم توانا» کتاب «شکست مائویزم در افغانستان» را منتشر ساخت، کتابی که تا اینک نه تنها هیچ یک از آنهایی که سنگ دفاع از به اصطلاح «مائویزم» را به سینه زده و آدم و عالم را با مهر، اپورتونیست، ریویزیونیست و .. به باد فحش، ناسزا و اتهام می گیرند، با آن خود را طرف نساخته اند، بلکه با مؤیدین آن سر یک کاسه نشسته، نقشه تأسیس «حزب کمونیست» را پی می ریزند.

این وابستگی تنها به سازمان رهائی و اخگر محدود نمانده، وقتی حسین جاسوس جهت تحمیل خود بر جنبش چپ با نقشه و آگاهانه دست به طرف به اصطلاح «جنبش بین المللی کمونیستی»، و اعضای آن دراز نمود، تمام انحرافات آنها را با خود در درون جنبش انقلابی افغانستان آورده با زیر پا کردن صریح اصل ایجاد حزب مبتنی بر اندیشه مائو تسه دون، که ستراتیژی ایجاد حزب کمونیست در یک کشور را با ستراتیژی انقلاب همان کشور نا گسستگی می داند، مرغانچه بازی هایش را حزب سازی نام گذاشته، عظمتی را که نام «حزب کمونیست» در اذهان تداعی می نمود، به لجن کشید. آنها در شرایطی که تینگ سیائو پینگ و باندش، از خون کمونیستان، آسیاب امپریالیزم را به حرکت آورده بودند، حین تحلیل تضاد های عصر، با حرکت از به رسمیت شناختن «۴ تضاد اساسی عصر»، در عمل باند رویزیونیست و خاین تین سیاو پینگ را کمونیست ارزیابی می نمودند.

در همین جا به تمام دار و دسته دیروز و امروز «باب اوکیان» چلینج می دهم، که اگر اینطور نبوده، جهت رد این ادعای من، پرتوکول مباحثات «ساما» که این قلم از آن نمایندگی می نمود، با خود را منتشر ساخته و به علاوه پرتوکول بحث های شان با حسین جاسوس را که آن زمان صادق دنی نیز در زیر لوایش یا حسین گفته سینه می زد منتشر نمایند، تا دیده شود که چه کسانی رویزیونیست و سه جهانی بودند و چه کسانی با آن قطع رابطه نموده بودند. آنها اگر شهامت نشر آن پرتوکول ها را بیابند و یا بهتر است گفت، اربابان شان بدان کار آنها را اجازه دهند، تمام جنبش خواهند دید، در آن زمانی که زنده یاد «داکتر فیض احمد» به عمق آن تئوری ضد کمونیستی پی برده بود، چگونه آنها هنوز هم، چاکر منشانه برایش گلو پاره می نمودند. این گز و این میدان. هم برای تمام آن جنبش با تمام طول و عرض آن و هم برای حسین جاسوس و صادق دنی و همکاسه داکتر کریم زرغون (پولاد). من این چلینج را می دهم تا نشر آن بهانه ای گردد برای من هم تا با نشر پرتوکول، مباحثات میان «ساما» و آنها، به جهانیان اعلام بدارم که یکی از علل عدم پذیرش عضویت آن نهاد بین المللی از طرف «ساما»، با وجود تقاضای مکرر آنها و ترتیب چند دیدار در شهر کلن المان و حتا با نشر مصاحبه این قلم در «جهانی برای فتح» با به رسمیت شناختن سیاست نشراتی «ساما» در آن زمان، چه بود و چرا ما می خواستیم نخست باید راجع به ۴ تضاد اساسی عصر، تئوری ایجاد حزب، موجودیت چند حزب کمونیست از کشور واحد و چند نکته دیگر به توافق برسیم، بعداً راجع به برنامه همکاری متقابل صحبت نمائیم.

ادامه دارد

یادداشت ها:

(۱) در جریان بحث هائی که اینطرف و آنطرف در اوج پراکندگی های جریان «شعله جاوید» وجود داشت، بحث هائی هم در جلال آباد بین رفقای مدافع جریان شعله و «سجم» و زنده یاد رفیق «شمس الحق» «عضو کمیته اساسی پوهنتون»، نیز صورت گرفته بود و چون هر دو طرف بحث نتوانسته بودند، به درستی از مواضع شان دفاع نمایند، لذا جهت حفظ وحدت بین خودشان و حد اقل جدائی بدون فحاشی و اتهام زنی، قرار گذاشتند تا دو تن از بزرگان آن دو روند را به بحث بنشانند و دیگران از نتایج بحث آنها موضعگیری نمایند. به همان اساس از جانب مدافعان جریان شعله و «سجم» زنده یاد «داکتر فیض احمد» و از جانب مقابل زنده یاد «میرویس» در جلسه حاضر می شوند. با آغاز بحث ها و به دنبال آن که زنده یاد «میرویس» در چندین مورد اشتباهات جریان و «سجم» را ثابت می سازد، زنده یاد «داکتر» جهت جلوگیری از ازدیاد خسارت، تذکر می دهد: رفیق هرکس عمل می کند، اشتباه می کند ما هیچ وقت نگفته ایم که «جامع الکمالات» هستیم، زنده یاد «میرویس» که در بحث شفاهی می توان نوشت آدم بی رقیبی بود، به محض ختم صحبت زنده یاد «داکتر»، با همان لحن آرام اما گزنده می افزاید:

داکتر صاحب، من هم با شناختی که از شما دارم هیچ گاهی به خود این حق را نمی دهم تا از شما بخواهم که «جامع الکمالات» باشید، مگر به عنوان یک فردی که در همین جنبش وجود دارد و می خواهد دست تان را بگیرد، نه تنها به خود حق می دهم بلکه وظیفه خود می دانم تا از شما بخواهم که «جامع الاشتباهات» نباشید.

طرز بیان زنده یاد «میرویس»، سطح دانش رفقای حاضر در آن جلسه و تا حدودی بکر بودن آن اصطلاح برای بیشتر افراد شرکت کننده، خنده های تمسخر آمیزی را موجب گردید، که در موضعگیری به نفع طرفداران «کمیته اساسی» که نمایندگی آن را در محل زنده یاد «شمس الحق» می نمود، بی تأثیر نبود. از آن تاریخ به بعد، آن جمله کوتاه که فقط کاربرد مقطعی در بحث داشت، اینجا و آنجا علیه زنده یاد «داکتر» به کار برده می شد، به همان اساس زنده یاد «میرویس» به منظور آن که حد اعلاي احترام خود را به امر وحدت جنبش انقلابی ابراز بدارد در آن جلسه از خود انتقاد نمود.

(۲) انتقاد از خود زنده یاد «داکتر» نیز که ممثل، علاقه و اعتقاد وی به امر وحدت جنبش انقلابی کشور بود، بدان علت بود که بعد از ختم آن جلسه در جلال آباد، عده ای از صفوف جریان شعله، که دیگ خشم شان از فرایند بحث آن روز به جوش آمده بود، از قرار معلوم بدون اطلاع «داکتر»، تصمیم می گیرند، که در عرض راه کابل- جلال آباد سوءقصدی را به جان زنده یاد «میرویس» عملی نمایند. اطلاع رفقای جلال آباد از جریان سوءقصد و تدرکات دفاعی که در زمینه گرفتند از یک سوی و اطلاع زنده یاد «داکتر» از قضیه و ممانعت وی از چنان عمل ضد انقلابی، باعث گردید تا قضیه بدون کدام برخوردی سپری شود، مگر کسانی که می خواستند آب را گل آلود نموده و بعداً شاه ماهی خود را از آن آب بگیرند، به خصوص آنهایی که بعد ها در کنار «سجم» مانده و حکم تکفیر زنده یاد «داکتر» را صادر کردند، همیشه «داکتر» را متهم به چنان عمل توطئه گرانه ای می نمودند، در حالی که ما به نیکوئی می دانستیم که در آن تصمیم قبیح و ضد انقلابی پای زنده یاد «داکتر» اساساً دخیل نبود. عکس آن، کسانی که می خواستند تشبث به چنان عملی بورزند، آنهایی بودند که بعد ها هم دشمن «میرویس» گردیدند و هم دشمن «داکتر».

(۳) به ارتباط «جرگه ناصر» به قول یکی از همزمان سابق ما که اینک گویا با دالر امریکائی علیه «امپریالیزم و ارتجاع» مبارزه می کند و خودش از قوم «ناصر» شاخه ای از اقوام پشتون بود، هر وقتی که قوم «ناصر» در یک جرگه و یا مجلس بحثی شرکت نماید، هیچ یک منتظر نوبت بحث نمانده، همه کس و در عین زمان حرف خود را با صدای بلند می زند. وی در جریان جلسات سازمان اگر گاهی آنچنان وضعی به وجود می آمد، با اعتراض می گفت: جلسه را جرگه ناصر نسازید، بگذارید که حرف همدیگر را بشنویم. امید است این تذکر سوءتعبیری از جانب من علیه قوم شجاع ناصر تلقی نگردد، که چنین ردیلتی از شأن فردی چون من به دور می باشد.

(۴) وقتی بعد از ختم جلسه، رفقاء شروع به ارزیابی از کار جلسه نمودند، زنده یاد «میرویس» ما اعضای کمیته اساسی به خصوص من و زنده یاد «گل محمد» را مورد انتقاد قرار داد که چرا به جای وی، مسؤلیت پیشبرد بحث را یکی از ما به عهده نگرفتیم. دلیل وی برای چنان انتقادی آن بود که با وجود انتقاد از خود صمیمانه هر دو طرف ما از جلسه جلال آباد، با آنها ما افغان هستیم و حرف زشت به زودی فراموشان نمی شود، اگر صد بار هم بخواهیم دیر و یا زود عکس العمل ما را موجب می گردد.